



ارتباط مراتب انسان با مراتب هستی از دیدگاه ملاصدرا

میان مراتب هستی و مراتب انسان تلازم وجود دارد؛ یعنی هستی دارای مراتب است؛ به این دلیل که انسان مراتب دارد و نیز مراتب انسان به این دلیل است که هستی دارای مراتب است.

خبرگزاری فارس: میان مراتب هستی و مراتب انسان تلازم وجود دارد؛ یعنی هستی دارای مراتب است؛ به این دلیل که انسان مراتب دارد و نیز مراتب انسان به این دلیل است که هستی دارای مراتب است.

مقارنه هستی و نفس آدمی

ملاصدرا معتقد است که انسان با تمام اجزا و اعضای خود با حقیقت عالم و تمام ابعاد و افراد آن، یعنی آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، مشابهت دارد (همان، 1366، ج 5، ص 368). وی همانند عده‌ای از فیلسوفان و عارفان پیش از خود، انسان را عالم صغیر و عالم را عالم کبیر؛ انسان کبیر و انسان صغیر؛ نامیده است؛ اما از آنجا که وی حقیقت آدمی را عالم صغیر و بدن را مرتبه نازل نفس می‌داند، تفسیر وی از این عالم صغیر متفاوت از پیشینیان است.

از نظر حکمای پیش از وی آدمی به واسطه قوای متکثر، دارای معانی معقول متعدد است؛ اما ملاصدرا بیان می‌کند که تمام معانی معقول که در جماد و نبات و حیوان موجود است، بر وجهی بسیط در انسان وجود دارد، زیرا نفس آدمی که حقیقت ذات اوست، مبدأ واحد برای تمام قوای انسان است. نفس، اصل است و تمامی قوا، فرع او؛ به گونه‌ای که ملاصدرا نفس را عالم حس و حواس و عامل اعمال؛ نامیده است و آن را به عقل بسیطی که حکما آن را اصل معقولات می‌دانند، تشبیه کرده است.

در واقع، نفس آدمی، حقیقت واحدی است که آنچه بر موجودات کثیر و متغایر با یکدیگر صادق است، بر آن صدق می‌کند و این امری ممتنع نیست. ملاصدرا بیتی مشهور از ابونواس را در تأیید رأی خویش می‌آورد: لیس من الله بمُسْتَنکِر أن یجمع العالم فی واحد (همان، 1375، ص 83). علاوه بر این، از آثار ملاصدرا می‌توان چند نکته را به عنوان نتیجه مقایسه نفس آدمی با عالم به دست آورد:

1. چنان‌که عالم در عین وحدت دارای دو مرتبه غیب و شهادت و یا تجرد و تجسم است (همان، 1382، ج 1، ص 366)، انسان نیز در عین وحدت، دارای مرتبه غیب - مرتبه عالی نفس - و مرتبه شهادت - مرتبه نازل نفس، یعنی بدن - است. به تعبیر دیگر، بدن انسان خلاصه اجسام عنصری و روح‌اش، خلاصه ارواح است و انسان نیز به عنوان صورت عالم، دارای غیب و شهادت است. کانت حقیقة الإنسان ذات جهتين، مرکبة من أصلین هما خلاصة العالمین: بدن هو صفة الأجسام العنصریة، و روح هی صفة الأرواح - کما أن العالم بتمامه منقسم إلى غیب و شهادة - كذلك الإنسان الذی هو على صورة العالم عالم صغیر مشتمل على غیب و شهادة، أي روح و جسم (همان، 1366، ج 6، ص 55).

2. همان‌گونه که هستی در عین وحدت، دارای مراتب بی‌نهایت و تشکیکی است و این کثرت، منحصر در سه عالم کلی؛ یعنی ماده، خیال و عقل است، انسان نیز با حفظ هویت و وحدت خود، دارای مراتب متعدد و بی‌نهایتی است که مراتب کلی آن عبارتند از نشئه حس، نشئه خیال و نشئه عقل (همو، 1981، ج 3، ص 510). حس آدمی شبیه به عالم ماده، خیال وی شبیه به عالم خیال و عقل وی شبیه عالم عقل است؛ زیرا عالم صغیر - یعنی انسان - دارای تمامی آن چیزی است که عالم کبیر داراست (همو، 1383، ج 1، ص 438؛ 1981، ج 9، ص 373).

3. ارتباط و اتصال دقیقی میان طبقات عالم هستی وجود دارد؛ به گونه‌ای که سلسله واحدی را تشکیل داده و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند؛ یعنی آثاری از طبقات عالی به طبقات سافل می‌رسد و باز از سافل به عالی صعود می‌کند. به همین‌گونه نفس و بدن با یکدیگر در ارتباط هستند و از یکدیگر منفعل می‌شوند. کما أن طبقات العالم الکبیر کلها بحیث یجطمعها رباط واحد بعضها یتصل ببعض کسلسلة واحدة یتحرک أولها یتحرک آخرها بأن یتنازل و یتصاعد الآثار و الهیئات من العالی إلى السافل و من السافل إلى العالی على وجه یعلمه الراسخون فی العلم. فکذلك هیئات النفس و البدن یتصاعد و یتنازل من أحدهما إلى الآخر فکل منهما ینفعل عن صاحبه (همو، 1382، ج 1، ص 367).

4. عالم هستی و نفس آدمی در این امر نیز مشترک‌اند که هر دو آینه خداوند هستند. ملاصدرا تحت تأثیر ابن عربی (ابن عربی، 1370، ص 48-49)، کائنات را آینه‌هایی برای وجود خداوند می‌داند؛ آن جمیع الماهیات و امکانات مرئی لوجود الحق تعالی و مجالی لحقیقته المقدسة؛ (الشیرازی، 1981، ج 2، ص 365). از طرف دیگر، انسان نیز آینه‌ای است که تمام اسما و صفات

حق را نشان می‌دهد. بنابراین هریک از کائنات، اسمی از اسمای الهی و بیانگر صفتی از صفات اوست؛ اما انسان تجلی‌گاه تمام اسما و صفات الهی است.

5. عالم هستی به منزله علم الهی، همسان نفس آدمی و علوم اوست. ظهور افعال آدمی از غیب به شهادت به این صورت است که ظهور فعل از مرتبه عقل بسیط که غیب الغیوب است، آغاز می‌شود و سپس به مرتبه قلب و نفس نازل می‌شود و پس از تنزل به مخزن خیال، به هنگام اراده در اعضا ظهور پیدا می‌کند. ملاصدرا در تطبیق مراتب چهارگانه فوق بر مراتب علم الهی می‌گوید، مرتبه نخست یعنی عقل بسیط در انسان به منزله علم اجمالی خداوند است و دومین مرتبه به منزله صورت قضا، مرتبه سوم به منزله صورت‌های سماوی و چهارمین مرتبه صورت‌هایی است که در مواد عنصری حادث می‌شوند.

أن الفطرة الإنسانية الكاملة لكونها مخلوقة على صورة الرحمن مشتملة على مراتب العلم على مثال مراتبه التي للواجب ... فالمرتبة الأولى بمثابة العلم الإجمالي والثانية بمثابة صورة القضاء و محلها لوح النفس الناطقة و كاتبها العقل البسيط و الثالثة بمثابة الصور في السماء و محلها القوة الخيالية و الرابعة بمثابة الصور الحادثة في المواد العنصرية (همان، ج 6، ص 298).

نقش ادراک در ارتباط انسان با هستی

در حکمت صدرایی بنابر 171#؛ اتحاد علم و عالم و معلوم؛ بررسی در مورد ادراکات انسان را می‌توان بررسی نفس ناطقه و مراتب آن دانست. از نظر ملاصدرا نفس با ادراکات خود و در اثر حرکت جوهری، فعلیت‌های گوناگونی پیدا می‌کند و با توجه به مراتب کلی خود، دارای صورت‌های حسی، خیالی و عقلانی می‌گردد که هر کدام، حکم مختص به خود را دارد و صورت اخیر انسان در هر مرتبه، تمام کمالات مادون خود را نیز داراست.

1. ادراکات آدمی

ملاصدرا بر خلاف فیلسوفان مشایی، فرایند ادراک را نتیجه تجرید صورت از ماده نمی‌داند؛ زیرا محال است صورتی که در ماده منطبق است، با همان هویت، به ماده‌ای دیگر انتقال یابد (همو، 1382، ج 1، ص 242). در اندیشه ملاصدرا هر ادراکی با اتحاد بین مدرک و مدرک حاصل می‌شود (همو، ص 244). معنای این اتحاد، این است که حاسّ با محسوس، متوهم با متوهم، متخیل با متخیل و عاقل با معقول متحد است. در واقع تمامی این مراتب ادراک، مربوط به نفس ناطقه است؛ یعنی نفس ناطقه که حقیقت انسان است، با مدرکات خود اتحاد دارد.

از نظر ملاصدرا قبل از حرکت جوهری ماده و رسیدن او به مرحله‌ای که فیض اعلا و قوه روحانی به آن اعطا گردد، نه انسانی هست و نه ادراکی. ملاصدرا می‌گوید: عناصر مادی عالم پس از تصفیه و امتزاج در حد اعتدال و طی طریق کمال و عبور از مرتبه نباتی و حیوانی، در ادامه طریق عروجی خود به مرحله‌ای می‌رسد که نفس ناطقه به او اختصاص می‌یابد و سایر قوای نباتی و حیوانی را به خدمت می‌گیرد و تا آنجا پیش می‌رود که فیض اعلا و قوه روحانی و مدرک کلیات و جزئیات به او اعطا می‌گردد (همو، 1382، ج 1، ص 192؛ همو، 1363، ص 513).

بنابراین پیش از انشای صورت محسوس، نه حاسی است و نه محسوسی؛ بلکه هردو بالقوه‌اند و آلات و قوای احساس و حصول شرایط، تنها زمینه ساز افاضه صورت هستند (همو، 1981، ج 3، ص 317). هر ادراکی در اندیشه ملاصدرا به شکلی از وجود حاصل می‌شود و وجود همراه با اتحاد در ماهیت، به وجود دیگر تبدیل می‌شود (همان، ج 9، ص 83). در حقیقت نفس با حرکت جوهری خود در هر مرحله، به فعلیت می‌رسد و وجودش غنی‌تر می‌شود و با صورت‌های مختلف اتحاد پیدا می‌کند.

2. رابطه ادراک آدمی با مراتب عالم

از دیدگاه ملاصدرا هریک از اشیای خارجی متناسب با سعه وجودی خود توسط یکی از مراتب نفس ادراک می‌شوند. مثلاً اجسام که از وجود ضعیف‌تری برخوردارند، توسط مرتبه حسی و صورت‌های خیالی توسط مرتبه خیال و جواهر عقلی، توسط مرتبه عقل نفس ناطقه ادراک می‌شوند: انسان با عقلش معقولات، با وهمش موهومات، با خیالش متخیلات، با گوشش مسموعات، با چشمش مبصّرات و همین‌طور به هر جزئی از اجزای نفس و بدن خود و به هر قوه‌ای از قوای عقل و حس و طبعش نوعی از انواع موجودات را از عالی‌ترین مرتبه تا پایین‌ترین آن ادراک می‌کند (همو، بی‌تا، ص 120).

به این ترتیب هریک از مراتب ادراکی انسان با مرتبه‌ای از جهان هستی در ارتباط است و انسان با تمام مراتب خود، موازی هستی با تمام مراتب آن است و برخلاف سایر موجودات، انسان این قابلیت را دارد که مانند آینه‌ای، هستی را با تمام مراتبش بنمایاند. ملاهادی سبزواری در این زمینه می‌گوید:

اگر چه آینه‌روی، جان‌فزای تواند

همه عقول و نفوس و عناصر و افلاک

ولی، کسی ننماید تورا، چنان‌که تویی به جز دل من، مسکین بی‌دل غمناک (سبزواری، 1383، ص 622) بنابراین دنیایی که انسان آن را می‌شناسد و توسط حواس خارجی و باطنی خود آن را مشاهده می‌کند، همه و همه در دایره مدرکات خود و وجود خویشتن خویش است. انسان تا زمانی که چیزی را ادراک نکند، نمی‌تواند از آن سخن بگوید؛ چراکه سخن، فرع بر ادراک است.

بنابراین عالم انسانی، عالمی است که انسان به آن عالم است و در دایره ادراکی او قرار دارد. درواقع هنگامی که آدمی عالم را ادراک می‌کند، خود را ادراک کرده است؛ چنان‌که ملاصدرا در این رابطه تصریح می‌کند: هر آنچه انسان در این عالم یا بعد از ارتحالش، در عالم آخرت مشاهده می‌کند، منحصر^۱ در عالم و ذات خودش می‌بیند و انسان چیزی خارج از ذات خود و عالم خود مشاهده نمی‌کند و عالم انسان در ذات اوست. (الشیرازی، 1382، ج 1، ص 244)

به باور ملاصدرا علم انسان به ذاتش و به اشیا، عین وجود ذاتش و وجود اشیاست برای ذاتش؛ زیرا وجود انسان بما هو انسان، وجود عقلی است و از آنجا که حاصل برای امر عقلی چیزی غیر از امری عقلی نیست؛ پس هرگاه وجود انسان، بالقوه باشد، معقول او هم بالقوه است. بنابراین علم انسان به ذات خود و آنچه که حاصل است در ابتدا برای ذاتش، قوه علم به ذات و به غیر است و به هر میزان که قوه عاقله فعلیت بیشتری داشته باشد، معقولاتش نیز بیشتر تحصیل یافته و وجود قوی‌تری خواهند داشت و هر قدر قوه عاقله، جوهری ضعیف باشد، معقولاتش هم ضعیف خواهند بود؛ یعنی تا زمانی که نفس، حساس است، مدرکاتش نیز امور محسوس هستند و مادامی که متخیل یا متوهم باشد، معقولاتش نیز متوهم و موهوم خواهند بود^۲ (همو، ص 202). بیان ملاصدرا روشن می‌کند که علم نفس به ذاتش در هر مرتبه‌ای، عین وجود ذاتش می‌باشد و علم نفس به اشیا نیز عین وجود اشیا برای ذاتش است؛ زیرا وجود نفس، وجودی عقلی است و وجود عقلی هم دارای مراتب می‌باشد (مصلح، 1385، ص 243).

3. ارتباط انسان در مرتبه کامل ادراکی با هستی

از دیدگاه ملاصدرا کمال و تمامیت نفس انسانی به این است که عقل فعال در وجود او تحقق یابد و با آن متحد گردد. انسان به میزان اتصال و اتحادش با عقل فعال، معقولات را ادراک می‌کند (الشیرازی، 1382، ج 1، ص 245-246). وی در پاره‌ای مواضع به این نکته اشاره می‌کند که جسم، جوهری ظلمانی است و حقیقت آن، غیبت محض است؛ غیبت از خود و غیبت از موجودات دیگر. از این‌رو هر چیزی که به جسم تعلق داشته باشد، به میزان تعلقش به آن، از خویشتن غایب بوده و از حیات دور است (همان، ص 153).

ملاصدرا می‌گوید: «؛ از این مجالس ظلمانی خلاصی یافتن و به مقام رفیع مرتفع رسیدن، جز به نور علم و قوت عمل میسر نیست «؛ (همو، 1377، ص 81). نفس انسان به میزان خروجش از قوه جرمیه به سوی فعلیت عقلی، دارای حیات می‌گردد و هنگامی که عقل بالفعل گردید، حیات آن، حیات هر چیزی خواهد بود که تحت آن است و در این مرتبه، ملکوت تمام اشیا پایین‌تر از خود به دست او می‌باشد (همو، 1382، ص 245)؛ زیرا عقل، کل اشیاست (همان، ص 153). هنگامی که نفس به کمال عقلی خود رسد و بی‌نیاز از حرکات و افکار شود، قوه عملی و نظری در آن یکی می‌شوند؛ در این مرحله علمش، عمل و علمش، علم می‌گردد، همان طور که علم و قدرت در مفارقات نسبت به امور پایین‌تر از خود یکی است (همان، ص 200).

از دیدگاه ملاصدرا نفس انسانی این قابلیت را دارد به درجه‌ای نائل شود که تمام موجودات اجزای ذات او گردند؛ در این صورت، نسبت نفس با همه آن موجودات، نسبت روح به بدن است و وجود آن در این مرتبه در نهایت خلقت و آفرینش خواهد بود: «؛ النفس الإنسانية من شأنها أن يبلغ إلى درجة يكون جميع الموجودات أجزاء ذاتها و يكون قوتها سارية في الجميع و يكون وجودها غاية الخليفة «؛ (همان، ص 245). بیشتر نفوس انسانی در سیر خود تا مرحله وهم پیش می‌روند و عده اندکی نیز پس از رسیدن به مرتبه کمال علمی، نسبت به ذاتشان علم عقلی بالفعل پیدا می‌کنند؛ این مرتبه، اختصاص به راسخین از حکیمان دارد (همان، ص 203).

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که اگر جهان هر کسی به وسعت علم او و در ذات اوست، در این صورت علم او به مراتب بالاتر و نیز خداوند چگونه توجیه می‌شود؟ پاسخ ملاصدرا به این سؤال را می‌توان چنین بیان کرد که نفس در ابتدا به دلیل ضعف ادراک و ناتوانی که بر اثر تعلقش به امور جسمانی در این عالم دارد، صورت‌های عقلانی را نمی‌تواند به صورت تام مشاهده کند؛ بلکه آنها را از دور به صورت ضعیف و ناقص مشاهده می‌کند؛ همانند انسان ضعیف البصره یا اینکه در هوایی غبارآلود کسی را ببیند و احتمال بدهد که آن، درخت یا سنگ یا انسان است و یا کدام شخص است. از این رو کلیات عقلیه را به صورت مبهم و مشترک

علامه حسن‌زاده آملی می‌گوید: نفس در بدو سلوک علمی، چون ضعیف است نسبت به کلیات عقلیه مظهر (به هیئت اسم مکان) است و در این صورت نحوه ادراکش مر کلیات مرسله را چنان است که گویی کسی چیزی را از دور در هوای مغبر می‌بیند؛ و چون در سلوک علمی قوت گیرد، به پایه‌ای می‌رسد که عقول مفارقه از شئون وجودی او می‌شوند و آنها را در موطن ذاتشان ادراک می‌کند، نه از دور؛ چون صورت نخستین (حسن‌زاده آملی، 1386، ص 220).

اما هنگامی که با حرکت جوهری خود، کمالات حسی و خیالی را طی کرد، از آن پس در حرکت و ارتحالی دیگر حرکتش از دنیا به آخرت و سپس به ماورای آن دو و سفر از عالم اجرام به عالم مثال و سپس به عالم عقول صورت می‌گیرد و به مرتبه حقایق عقلانی راه می‌یابد (الشیرازی، 1981، ج 1، ص 289). خداوند متعال به هیچ نحو از انحاء سه گانه، مدرک برای غیر واقع نمی‌شود. ملاصدرا به این حدیث اشاره می‌کند که $\&\#171\text{انَّ اللهَ احتجبَ عن العقول كما احتجبَ عن الابصار، و المَلَأَ الاعلى يطلبونه كما تطلبونه انتم}\&\#191\text{}$ (مجلسی، 1404، ج 66، ص 292). بنابراین شناخت انسان نسبت به مراتب بالاتر، در حد آن مراتب نخواهد بود. ملاصدرا در این رابطه می‌گوید:

آن‌گونه که وصف اوست، توصیفش نمی‌کنند و آن‌گونه که حق آن است، نعت نمی‌گویند؛ بلکه توصیف آنها به وصف امثال و اشباح خودشان برمی‌گردد، آن‌گونه که در حدیث مشهوری از امام باقر علیه السلام است که: $\&\#171\text{كلما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلکم مردود إليکم}\&\#191\text{}$ (مجلسی، 1404، ج 66، ص 292؛ الشیرازی، 1383، ج 1، ص 180). در حقیقت توصیف و نعت انسان در اینجا نیز به محدوده ادراک و تصور خویش برمی‌گردد. ملاصدرا در بیانی دیگر در خطاب به انسان می‌گوید:

ای غافل از نفس خود! چگونه جاهل به نفس، طمع در معرفت پروردگار خود دارد؟ در حالی که خداوند تو را در کتاب عزیزش امر فرموده است به تدبیر و تأمل در نفس خودت که فرموده: $\&\#171\text{وفی انفسکم افلا تَبصرون}\&\#191\text{}$ (الذاریات، 21)، و پیامبرت که درود خداوند بر او و خاندانش باد، فرموده است: $\&\#171\text{من عرف نفسه فقد عرف ربه}\&\#191\text{}$ (الشیرازی، 1383، ج 1، ص 292).

به طور خلاصه می‌توان گفت که هرچند نفس را نشئات و اطوار بسیار است اما در تقسیمی کلی برای آن سه مرتبه می‌توان لحاظ کرد: در مرتبه اول تعقل، صورت‌های عقلی را از دور مشاهده می‌کند؛ در مرتبه بعد، حالت اتحاد با صورت‌های عقلی می‌یابد، و در مرتبه آخر، خلاق صورت‌های عقلی می‌گردد (حسن‌زاده آملی، 1386، ص 368).

نتیجه

به باور ملاصدرا انسان و هستی کاملاً با یکدیگر مرتبط هستند. وجوه مهم این ارتباط را می‌توان در چند نکته خلاصه کرد:

1. انسان یکی از مظاهر خداوند است؛ مظهري که به صورت، عالم صغیر و در معنا، عالم کبیر است و به تعبیری آینه تمام‌نمای حق تعالی است. تمامی کائنات، صورت‌های تفصیل حق هستند و آدمی گرچه از حرکت جوهری ماده تحقق می‌یابد؛ اما می‌تواند $\&\#171\text{کون جامع}\&\#191\text{}$ گشته و حقیقت تمام کائنات در او تحقق یابد.

2. حقیقت انسان، حقیقتی مُدرک، یعنی نفس ناطقه است و از آنجا که ادراک، مراتب مختلفی دارد، انسان نیز همانند هستی، دارای مراتب گوناگونی است.

3. مرتبه وجودی هر انسانی به اندازه ادراک او از هستی است؛ یعنی فعلیت وجودی هر کسی را علم او مشخص می‌کند. از این‌رو جهان هر انسانی در ذات اوست و آدمی چیزی خارج از ذات خود و عالم خود مشاهده نمی‌کند.

4. انسان تمام حقایق و کمالات مادون خود را داراست و تمام آنچه را که ادراک می‌کند، از مُنشئات نفس اوست که با علم و عمل خود ساخته است.

5. آدمی وقتی به کمال نهایی خود رسید و با عقل فعال متحد شد، تمام موجودات اجزای ذات او می‌گردند؛ همان‌طور که قبل از رسیدن به این مرتبه هم تمام موجوداتی که مورد شناخت او بود، اجزای ذات او محسوب می‌شدند؛ ولی چون وجود نفس در مراتب پایین ضعیف بود، مدرکات و مُنشئات او هم ضعیف بودند و بر اثر حرکت جوهری و تکامل وجودی، ادراکات و مدرکات و مُنشئات او نیز قوی‌تر می‌گردند.

6. میان مراتب هستی و مراتب انسان تلازم وجود دارد؛ یعنی هستی دارای مراتب است؛ به این دلیل که انسان مراتب دارد و نیز

مراتب انسان به این دلیل است که هستی دارای مراتب است.

7. میان وجود انسان و ادراک او نیز تلازم هست؛ یعنی انسان آنگونه که هست، ادراک می‌کند و نیز آن گونه که ادراک می‌کند، تحقق دارد؛ زیرا وجود آدمی چیزی جز ادراک او نیست. از این رو هستی آدمی بعد از نیل به کمال عقلی و اتحاد با عقل فعال، به وسعت ماسوی‌الله گشته و حقیقت تمام ممکنات در او تحقق می‌یابد.

فهرست منابع

- قرآن کریم

- آشتیانی، سیدجلال‌الدین، تمهید القواعد (مقدمه)، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 1360.

- ابن‌سینا، حسین‌بن‌عبدالله، الشفاء (الالهیات)، به تصحیح سعید زاید، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی، 1404ق.

- _____، رسائل، قم: بیدار، 1400 ق.

- ابن عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیه، ج2 و4، بیروت: دار صادر، بی‌تا.

- _____، فصوص الحکم، تهران: انتشارات الزهراء (س)، 1370.

- الشیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، اسرار الآیات، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه، 1360.

- _____، تفسیر القرآن، ج 5 و 6، ج 2، تحقیق محمد خواجوی، قم: بیدار، 1366.

- _____، الحاشیه علی الهیات الشفاء، قم: بیدار، بی‌تا.

- _____، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج3-1 و8-5، ج 3، بیروت: دار احیاء التراث، 1981 م.

- _____، رساله سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر، ج 3، تهران: روزنه، 1377.

- _____، شرح اصول الکافی، ج 1، ج 2، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1383.

- _____، الشواهد الربوبیه، ج 1، قم: انتشارات مطبوعات دینی، 1382.

- _____، المبدأ و المعاد، به تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، 1354.

- _____، مجموعه رسائل فلسفی، تهران: انتشارات حکمت، 1375.

- _____، مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجوی، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی، 1363.

- حسن زاده آملی، حسن، اتحاد عاقل به معقول، ج 2، قم: بوستان کتاب، 1386.

- _____، عیون مسائل النفس و سرح العیون فی شرح العیون، ج2، تهران: امیرکبیر، 1385.

- سبزواری، حاج ملاهادی، اسرار الحکم، تصحیح کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی، 1383.

- _____، شرح المنظومه، ج5، قم: نشر ناب، 1422ق.

- شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1383.

- قیصری، محمدداود، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1375.

- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ج 58 و 66، 1404ق.

- مصلح، جواد، إيضاح المقاصد، به اهتمام نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، 1385.

- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج 6، چ 11، تهران: صدرا، 1386.

- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، چ 5، تهران: نشر طلوع، 1376.

پی نوشت:

1. ابن عربی نیز انسان را عالم صغیر و عالم را انسان کبیر می نامد (ابن عربی، بی تا، ج 2، ص 150). قیصری در این رابطه می گوید: «در اصطلاح عارفان و اهل تصوف، از عالم به انسان کبیر تعبیر می شود؛ چراکه تمام آنچه که در عالم هست، عبارت است از تمام آنچه که در نشئه انسانی می باشد؛ یعنی اعیان عالم تفصیل نشئه انسانی است. بنابراین انسان از جهت صورت، عالم صغیر و مجمل است و عالم، انسان کبیر و تفصیل یافته است. قید "از جهت صورت" در مورد انسان به این دلیل است که انسان از لحاظ مرتبه، عالم کبیر است و عالم به لحاظ درجه، انسان صغیر می باشد؛ به دلیل اینکه انسان خلیفه الهی است و خلیفه نسبت به آنچه بر آن خلافت دارد، از استعلا و برتری برخوردار است"« (قیصری، 1375، ص 340).

پس به صورت عالم اصغر تویی

پس به معنا عالم اکبر تویی (مولوی، 1376، 4 / 528)

ملاصدرا معتقد است آخرین رتبه حیوان و کمال و معاد آن، انسان است و به این خاطر، عصاره و خلاصه و ثمره و غایت عالم عنصری است و مادامی که وجودش جزئی از دو عالم است، عالم صغیر است و زمانی که ذاتش با علم و عمل کامل شده و محیط به معلومات گشته و از جسمانیات بالاتر شود، عالم کبیر است (الشیرازی، 1363، ص 363). از این رو در تعریف فلسفه نیز، به صیوریت انسان، عالمی عقلی که شبیه عالم عینی باشد، اشاره می کند (همو، 1981، ج 1، ص 20).

2. کلامنا فی مبدأ نشو الإنسان بما هو إنسان أی جوهر ناطق فله قوة وجود یخصه و کمالیه بحسبه و لعلمه أیضا قوة و کمالیه فعلمه بذاته و بالأشیاء عین وجود ذاته و وجود الأشياء لذاته لأن وجوده وجود عقلی و الحاصل للأمر العقلی لایکون إلا أمراً عقلیاً فمتی کان وجوده بالقوة کان معقولة أیضا بالقوة فعلمه بذاته و بما هو حاصل لذاته فی ابتداء النشأة قوة علم بالذات و بالغير و کما کانت القوة العاقلة أشد فعلیة کانت معقولاتها أشد تحصلاً و أقوى وجوداً و کما کانت أضعف تجوهرراً کانت هی أضعف و أخفی و کما أن النفس مادامت حاسة یکون مدرکاتها أموراً محسوسة و مادامت متخیلة أو متوهمة یکون هی متخیلات أو موهومات

مرتضی شجاری، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

جعفر محمدعلیزاده، کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تبریز

منبع: فصلنامه انسان پژوهی دینی، شماره 27